

بقلم: استاد سعید نقیسی

بقیه از شماره قبل

سخن ربایی

کسایی مروزی گفته است :

آن بانگ چزد بشنوم از باغ نیم روز
همچون سفال نو که بآبش فرو برند
این مضمون را که کسایی درباره بانگ چزد یعنی زنجره آورده است میر الهی همدانی
درغزل چنین گفته است:

اشك من با ناله ام در هجر تو توأم شده است

چون سیوی نو که اول بار ببند آب را

همین مضمون را میر غلامعلی آزاد بلگرامی از او گرفته است :

چون سفال نو که اول آشنا گردد بآب

چشم نو آموز من در گریه دارد ناله ها

و خود در تذکره خزانه عامره نوشته است : « پس از دیدن شعر کلیم و کسایی اشعار خود را
از مسردات بر آوردم » .

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خواجه حسین مروزی سروده است :

نموده روی بخواب و ربوده است مرا
غریب واقعه ای رو نموده است مرا

میر محمد افضل متخلص ثابث گفته است:

خواب دیدیم که آینه معارض بتو شد

می کند صورت این واقعه حیران ما را

رفیعی کاشانی راست :

بردلم رشك ز غوغای خریداران چیست

این همان جنس کساد است که رد کرده تست

علیفلی خان واله داغستانی این مضمون را چنین گوید:

بر سر بیع دلم جنگ خربداران بین
این متاعیست که رد کرده بازار تو بود

خان میرزا در قرن یازدهم گفته است:

من از دوروزه حیات آدمم بجان ای خضر

چه می کشی تو ز عمری که جاودان داری

صائب تبریزی پس از فرموده است:

ما ازین هستی ده روزه بجان آمده ایم
وای بر خضر که زندانی عمر ابدست

صائب گفته است:

ما را بشهر اگر نگذارند عاقلان

از دست ما که دامن صحرا گرفته است؟

شیخ محمد علی حزین این مضمون را از چنین برده است:

تنگست اگر بغمکده دهر جا، حزین

از دست ما که دامن صحرا گرفته است؟

میرزا جلال اسیر گفته است: *انسانی و مطالعات فرهنگی*

خاکم بیاد رفت و ز یادم نمی روی *با مع علوم انسانی* پنداشتم که از تو جدامی توان شدن

مصرع اول را شیخ محمد علی حزین از برده است:

خاکم بیاد رفت و ز یادم نمی روی

عشق آن خیال نیست که ازدل برون شود

عبدالرحمن جامی در مطلع غزلی سروده است:

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد
در شهر چو ماه نوام انگشت نما کرد

شیخ محمد علی حزین با تغییر دوسه کلمه این مطلع را گفته است:

بار غم عشق تو مرا پشت دوتا کرد

در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

شهیدی قمی چنین میگوید:

دل و جان من گلستان شده از خیال رویش

نزنم نفس مبادا شنوند خلق بوبیش

همین مضمون را شیخ محمدعلی حزین چنین آورده است:

نهفته‌ام بخموشی خیال روی ترا

مباد کز نفسم بشنوند بوی ترا
صائب گفته است:

از بخت سیه نیست گریز اهل رقم را

بی چاک ندیدیم گریبان قلم را
حزین مصرع دوم را چنین ازو گرفته است:

تا قصه عشق تو در آمد بنوشتن

بی چاک ندیدیم گریبان قلم را
نیز صائب تبریزی سروده است:

در زلف مده راه اگر باد صبا را

زین بین ملرزان دل آسوده ما را
باز حزین این مضمون را ازوی چنین برده است:

در کوچه آن زلف مده راه صبا را

آشفته مکن مشمت غبار دل ما را
عزیزی قزوینی می گوید:

اندوه فراق توام از پای در آورد

کوه غم عشق تو مرا از کمر انداخت

شیخ محمدعلی حزین مصرع دوم را در مطلع غزل خود چنین آورده است:

مجنون مرا شور تو بی پا و سر انداخت

کوه غم عشق تو مرا از کمر انداخت

عصمتی سمرقندی شاعره گفته است:

کجارسوای عشق از مردم عالم غمی دارد
 که عاشق گشتن ورسوا شدن هم عالمی دارد
 آغاییم خراسانی شاعره دیگر پس از و سروده است :
 ز هشیاران عالم هر کرا دیدم غمی دارد
 دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد
 مشتاق اصفهانی می گوید :

سقف گردون پست و عالم کم فضا من تنگدل
 تا بکی باشم خدا یا در پس این نه حجاب
 یا بفراش قضا فرما که بالاتر زند
 دامن این لاجوردی خیمه نیلی طناب
 میرزا جلال اسیر مضمون این دوبیت را در یک بیت چنین میگوید :

خاطرم زیر فلک از جوش دل تنگی گرفت
 دامن این خیمه کوتاه را بالا زنید
 خواجو کرمانی سروده است :

خرقه رهن خانه خمار دارد پیر ما
 مضمون مصرع اول را حافظ چنین فرموده است :

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
 وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
 نیز خواجه گفته است :

گر شدیم از باده رسوای جهان تدبیر نیست
 این چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما

مصرع دوم در شعر حافظ چنین آمده است :

در خرابات مغان ما نیز همدستان شدیم

کین چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما

نیز این بیت از خواجوست :

ایا صبا خبری کن مرا از آنکه تو دانی

بدان زمین گذری کن بدان زمان که تودانی

خواجه حافظ در استقبال همین غزل فرموده است :

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی

گذر بکوی فلان کن بدان زمان که تودانی

مولانا جلال الدین بلخی در مطلع غزل معروف خود میفرماید :

ای قوم بحج رفته کجا بید کجا بید

معشوقه درین جاست بیا بید بیا بید

سلمان ساوجی در مقطع غزلی همین مضمون را چنین سروده است :

غرض از کعبه و بت خانه تویی سلمان را

چه کنم خانه؟ پی خانه خدا باید رفت

همین مضمون را حافظ چنین فرموده است :

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم

و خیالی سمرقندی نیز چنین می گوید :

مقصود من از کعبه و بت خانه تویی تو

یعنی که تو را می طلبم خانه بخانه